

کودک درون و خلاقیت در هنر*

حمید دهقانپور**^۱، آمنه اسلامی^۲

^۱ عضو هیئت علمی دانشکده سینما و تئاتر، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

^۲ کارشناس ارشد ارتباط تصویری، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۲/۱۵، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۹/۱)

چکیده:

بروز خلاقیت در جهت شکوفایی استعدادهای فردی امری است که هدف بسیاری از جوامع انسانی قرار گرفته است. عصر کنونی بشریت را به خود شکوفایی، کشف استعدادها و قرار گرفتن در مسیر خلاقیت تشویق می کند. به نظر اندیشمندان فرایند خلق با قسمتی از درون ناب هر انسانی در ارتباط است. که برخی از جمله اریک برن آن را کودک درون می نامند. بدینسان در پس هر فرایند خلاقانه ای کودک نهفته است. و همواره کودک به واسطه دریافت های فراحسی و تخیل پر بار خود به عنوان سرمنشا خلق و شناخته می شود. اما خلاقیت همگام با رشد جسمی کودک از کاهش محسوس بر خوردار می گردد. حال اگر هنرمند بزرگسال بتواند از خلاقیت و تخیل پر شور کودک بهره مند شده و با توانمندی های اجرایی بالغ درون و مصلحت اندیشی های والد درون بیامیزد می تواند در جریان خلق و آفرینش به شکوفایی برسد. و این ارتباط برای یک بزرگسال مقدور نخواهد شد مگر با ارتباط با کودک درون. بسیاری از نظریه پردازان معتقدند که خلاقیت، امری است باطنی و معنوی و رسیدن به آن در گرو بازگشت به نفس ناب آدمی است. و بنا به آیات الهی همان نفحه روحانی که در کالبد جسمانی دمیده می شود که حاوی ذره ای از ذات خلاق خداوند و سرمنشا آفرینش در انسان است.

واژه های کلیدی:

کودک درون، خلاقیت، هنر کودک، نفس.

* این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده دوم تحت عنوان: "کودک درون و انیمیشن"، می باشد که در سال ۱۳۸۷ در دانشگاه هنر تهران به انجام رسیده است.

** نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۲۲۲۷۴۸۱، نماین: ۰۶۶۴۸۸۵۷۶-۰۲۱، E-mail: Hamid_s_Dehghanpour@yahoo.com

مقدمه

در این مقاله بر آنیم، تا با استفاده از دانش بزرگان در این زمینه، اتفاقی را که در این لحظه خاص یعنی لحظه ارتباط با کودک درون و دستیابی به بخش ذاتاً خلاق درون و خلق یک اثر جدید؛ و رسیدن به یک کشف تازه، و بروز آن می افتد را تا حدودی روشن کنیم. باشد که هیچ گاه خود را فراموش نکنیم و بگذاریم کودک درونمان بازی کند، بخندد و نفس بکشد تا ما بیافرینیم. از ورای درب ها و دیوارها و قفلها دست نوازشی بر سر کودک درونمان بکشیم و به او اجازه دهیم تا برایمان رؤیا بیافریند. چرا که رویاهای ما سرمایه های بزرگ ما هستند و دروازه خلاقیت.

در این مقاله ابتدا مبحث کودک درون که امروزه به طور شگفتانگیزی به کلیه جوانب زندگی انسان ها وارد شده است، مورد بررسی قرار گرفته است. سپس نظریه های خلاقیت عنوان می گردد تا از ورای آن به فصل مشترک کودک درون و خلاقیت نگاهی بیفکنیم. در تعاریف کودک بعنوان منبع خلاقیت، بازآفرینی و منبع اساسی سرزندگی محسوب می شود. اما چرا کودک را منبع الهام و نیز خلاقیت میدانیم؟ در ادامه مبحث کنش خلق به میان می آید و اینکه چرا در لحظات خاصی شخص از الهام برخوردار میگردد و اینکه چرا گاهی این الهام در بحرانی ترین شرایط رخ می نماید.

رویکرد نظری

کودک درون

ماست که احکام و قواعد (امر و نهی ها) را وضع می کند. کسی که در حالت والد به سر می برد، مثل پدر و مادرش یا اطرافیانش مسائل را می بیند و مثل آنها احساس و رفتار می کند.

بالغ: خوب پردازش کردن اطلاعات و برخورد مناسب و شایسته از حالات نفسانی بالغ سرچشمه می گیرد. تصمیماتی که منطقی و برمبنای حقایق موجود می باشند، نیز از حالات نفسانی بالغ نشأت می گیرند. بالغ، کامپیوتر انسان است و بر مبنای اطلاعاتی که در خود اندوخته است، عمل می کند و طبق برنامه منطقی خویش، محاسبات را انجام می دهند. بالغ، عاری از هیجان است و کاملاً منطقی است. اظهار نظرهای منطقی و احساسات اخلاقی، اهداف و واقعگرایی، با این بخش از شخصیت ما سروکار دارند.

کودک: در تعاریف، کودک بعنوان منبع خلاقیت، بازآفرینی و منبع اساسی سرزندگی محسوب می شود.

فریود معتقد است که بیشتر خلاقیت ها، به ویژه در زمینه هنرها، جانشینی برای بازی کودکی و ادامه آن است. جایی که کودک در بازیها و فانتزیها اظهار وجود می کند، شخص خلاق مثلاً در نوشتن یا نقاشی ابراز وجود می نماید. در مجموع کودک، در تحلیل رفتار متقابل، منبع خیر است و یگانه منبع خلاقیت، سرگرمی و تولید و یگانه منبع تجدید و نوسازی زندگی است.

مفهوم کودک درون، مضمون تازه ای نیست. عملاً در اساطیر باستان و قصه های پریان ریشه دارد. همه ادیان حکایاتی درباره کودکی دارند که ناجی یا راهنمای انسان شده است. این کودک یتیم و طرد شده است، یا زندگی اش در معرض خطر و تهدید قرار دارد.

از دهه ۱۹۶۰ "کودک درون" موضوع مورد علاقه روانشناسی شده است. کودک درون، آن بخش از وجود ماست که مانند کودک احساس می کند و شاید سبب شود به شیوه ای کودکانه یا کودک وار رفتار کنیم. همچنین "کودک" بخش حائز اهمیتی از تحلیل رفتار متقابل^۱ است که در دهه ۱۹۶۰ توسط اریک برن^۲ عرضه شد و در دهه ۱۹۷۰ به اوج محبوبیت خود رسید (کاپاچیونه، ۱۳۸۶، ۱۰-۱۱).

تحلیل گران رفتار متقابل می گویند: "هر کس در واقع سه نفر است". منظور تحلیل گران رفتار متقابل، این است که مردم به سه شیوه می توانند عمل کنند، به شیوه والد، به شیوه بالغ و به شیوه کودک. این سه شیوه رفتار ساختار رفتاری فرد را تشکیل می دهند. اریک برن تصویری از جهانی درونی، متشکل از این سه بخش را پیش روی ما می نهد. به طور خلاصه ساختار شخصیت شامل سه عضو می گردد، روان برونی، روان جدید و روان قدیمی. این اعضا از لحاظ پدیده شناسی و کارکرد، خود به سه شکل از حالت من به ترتیب، والد، بالغ و کودک نام دارند، ظاهر می سازند.

والد: مجموعه ای از پیشداوریها، باورها و تعصبات می باشد. این بخش از شخصیت با دستورالعمل های زندگی و باید و نبایدهای آن سرو کار دارد و دارای دو بعد می باشد. یکی بعد نوازشگر است که حالت حمایتی دارد و بعد دیگر انتقادگر است که بر خلاف بعد قبلی سختگیر و یا آزارگر نیز می تواند باشد. والد می تواند کنترل کند، تصمیم بگیرد، نقش بازی کند و دلیل تراشی کند و نیز ممکن است در بعضی موارد نیز حق با او باشد. والد آن بخش از وجود

آنچنان به ویلون تسلط پیدا کرد که دیگر هیچ استادی توانایی آموزش او را نداشت.

مندلس هفده ساله بود که با تصنیف اورتور "رویای یک شب نیمه تابستان" به قدری مشهور شد که از آن پس وی را دیگر به صورت یک جوان با استعداد نمی شناختند بلکه به عنوان یک نابغه موسیقی تحسین می کردند (داونز، ۱۳۴۶، ۲۰۴).
ولفگانگ آمادئوس موزار هفت ساله بود که با استعداد عجیب و شگرف خود در نواختن ویلن موجبات اعجاب و تحسین پدرش و دو تن از دوستان وی را فراهم آورد (همان، ۸۷).

نظریات خلاقیت

یکی از قدیمی ترین مفاهیم خلاقیت دائر بر این است که فرد آفرینشگر از الهامی خدایی برخوردار است. این نظر عمدتاً بوسیله افلاطون عنوان شد که اعلام داشت که هنرمند در لحظه خلق به دلیل آنکه در کنترل خود نیست عامل نیروی برتر می شود. به گفته افلاطون سقراط به ایون شاعر می گوید: موهبتی که تو دارا هستی یک هنر نیست بلکه الهام است. الوهیتی است که تو را به حرکت در می آورد. مانند نیرویی که در سنگ وجود دارد و اورپیدوس، آن را مغناطیسی می نامد. زیرا که شاعر نه به وسیله هنر، که با نیروی خدایی می سراید از این دیدگاه خلاقیت به عنوان موهبتی الهی، از الهام ناشی می شود و نه از تربیت.
این دیدگاه که هنرمند از نیرویی فرا انسانی الهام می یابد، امروز هم رایج است.

بسیاری از نظریه پردازان معتقدند که خلاقیت، امری است باطنی و معنوی و رسیدن به آن در گرو بازگشت به نفس دست نخورده آدمی است. چیزی که غزالی از آن به عنوان لطیفه الهی یاد کرده است که در درون همه انسان ها به ودیعه گذاشته شده است. نظریات متعددی در باب خلاقیت وجود دارد. مثلاً نظریه ای اظهار می دارد که خلاقیت از ورای طبیعت سرچشمه می گیرد. نیروی خلاق، متکی به شناخت وجود ضمیر ناآگاه روحانی و یا نیمه آگاه می باشد، که افلاطون و مردان خردمند از آن آگاه بودند و بی توجهی به این نکته در جهت فقط بها دادن به ناخودآگاه فروید، نشانه کم خردی زمان ماست.

سنت دیگری که به دوران باستان باز می گردد، خلاقیت را طبیعتاً شکلی از دیوانگی تلقی می کند این دیدگاه، خودجوشی و غیر عقلایی بودن ظاهری خلاقیت را نتیجه جنون می داند. نظریه دیوانگی بالقوه یا بالفعل هنرمند، در سرتاسر قرن نوزدهم ادامه داشت.

یکی از قدیمی ترین مفاهیم خلاقیت دائر بر این است که فرد آفرینشگر از الماسی خدایی برخوردار است. این نظر عمدتاً بوسیله افلاطون عنوان شد که اعلام داشت:

و به این دلیل، خداوند اذهان اینگونه مردان (شاعران) را از آنها گرفته و آنها را به عنوان سفیرانش به کار می گیرد، همانگونه که در مورد پیش گویان و غیب گویان چنین می

موسی را میان کاه گاوآن یافتند. (به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می گردانیم و در شمار پیامبران ما میاوریم. خاندان فرعون یافتندش تا دشمنشان و سبب اندوهشان گردد. زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی گیریم) (آیتی، ۱۳۶۷، ۳۸۷).

عیسی در محقرترین صحنه به دنیا آمد "زیرا در قهوه خانه جایی نبود" و زندگی اش در معرض خطر بود چرا که هرود شاه همه نوزادان را گردن می زد. به همین ترتیب تولد کریشنا نیز با خطری عظیم همراه بود چرا که به شاه کانساک گفته بودند مردی که سرانجام به دست او کشته خواهد شد عنقریب به دنیا خواهد آمد. در نتیجه فرمان داد که همه نوزادان پسر را گردن بزنند (کاپاچیونه، ۱۳۸۶، ۱۲).

در شاهنامه، سام نریمان فرزندش زال را نشانه شگون بد دانست. بنابراین این لگه شوم، این بچه دیورا در بلندی های البرز رها کرد به این امید که بچه خوراک سیمرخ گردد. اما بعدها همین کودک طرد شده آیتی از خرد ایرانی می شود. فریدون کودکی است که به ضحاک بشارت داده اند که تخت شاهی اش را ویران خواهد نمود. او به کین خواهی پدر، ضحاک ماردوش را به زنجیر می کشد.

در بسیاری از فرهنگ ها با این موضوع مواجه می شویم؛ کودکی در معرض خطر که باید در تیرگی و ابهام بماند و از هفت خوان رستم بگذرد، تا طبیعت راستین قهرمان گونه اش آشکار شود. یونگ این کودک را به سیمای کهن الگو یا نمادی جهانی دید که در ناهشیار جمعی جا دارد. یونگ در مقاله اش "روانشناسی کهن الگوی کودک" نوشته است:

چه جای شگفتی که بسیاری از ناچیان اساطیری کودکانی خدا گونه اند. این امر دقیقاً با تجربه ای که از روانشناسی فرد داریم، مطابقت دارد. در فرایند فردیت یافتن، انسان در انتظار سیمایی است که ناشی از ترکیب عناصر هشیار و ناهشیار شخصیت است. بنابراین کودک، نمادی است که اضداد را به هم می پیوندد. میانجی است، شفاعت می کند، شفا می آورد. و چون دارای چنین مفهومی است، انگاره "کودک" قادر به ایجاد تحول های بیشمار است.

این کلام یونگ که "کودک راه دگرگونی آتی شخصیت را هموار می کند و شفا و تمامیت می آورد" یادآور این پیشگویی کتاب مقدس است که "و کودکی آنها را هدایت خواهد کرد" (کاپاچیونه، ۱۳۸۶، ۱۲).

"نیکلو پاگانینی" ویولونیست، گیتاریست و آهنگساز سده نوزده از کودکی استعداد خارق العاده خود را در سن هشت سالگی آشکار ساخت.

در نه سالگی نخستین اثر خود را با اجرای واریاسیون های ساخته وی روی "لاکارمانوله" به نمایش گذاشت. در شانزده سالگی و پس از حضور در نزد استادان صاحب نام موسیقی،

برونگرا باشد، یعنی اگر فعالیت را تقویت کند که توسط خود و یا بخش آگاه شخصیت تعیین شده است، نتیجه آن در رفتار آشکار می‌شود. ابداع و ابتکاری که در شوخ طبعی و فانتزی جلوه‌گری می‌کنند، از ذهن ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرند و زمانی رخ می‌دهند که خود در راحتی است و اجازه می‌دهد اشراق‌های ناخودآگاه، در سطح آگاهی ظاهر شوند.

در روانکاو فروید، بیشتر مواد اولیه‌ای که مایه اصلی خلق را تشکیل می‌دهند و برای حل تعارض ناخودآگاه خود به کار می‌روند، از تجارب کودکی ما نشأت می‌گیرند. بنابراین یک واقعه تازه، ممکن است به قدری بر ما اثر گذارد که خاطرات و تجارب پیشین را در ما زنده کند. این خاطرات به نوبه خود آرزویی را دامن می‌زنند که ارضای آن، در نویسندگی و یا نقاشی تحقق می‌یابد. ارتباط خلاقیت با بازی کودکی احتمالاً هنگامی در شعف شخص خلاق به روشن‌ترین وجه دیده می‌شود، که وی با ایده‌های مختلف، به خاطر خود آنها بازی می‌کند و به طور عادت صرفاً برای لذت از تماشای سرانجام ایده‌ها و موقعیت‌ها به اکتشاف آنها می‌پردازد. به گفته گستملز جکسون^۲:

شعف موجود در فعالیت تخیلی - حتی هنگامی که بی فایده به نظر می‌سد - چنان در ما اثر می‌گذارد که بی شباهت به خاطره شعف کودکی نیست. شعفی که از طریق و نمود سازی، عالم را کشف می‌کند و نیروهای فکری خود را می‌آزماید.

روانکاوان جدید البته معتقدند که فرد خلاق بایستی دارای "خودی" به اندازه کافی قابل انعطاف و مطمئن برخوردار باشد تا به او اجازه دهد که به ناخودآگاه سفر کند و با کشفیات خود سالم بازگردد. فرد خلاق نباید، مغلوب قضاوت‌های ناخودآگاه قرار گیرد بلکه باید از آنها استفاده کند. شخصی که دارای رفتار خلاق باشد احساس جلال، عشق و سلامت عاطفی می‌کند به گفته اریک فروم^۳ در واقع شخص فقط هنگامی ذاتاً خوشحال است که به طور خودجوش دست به آفرینش می‌زند. عقل و احساس او در آفرینش در نوعی هماهنگی است و وی با قدرتی که باز یافته، دنیا را در آغوش می‌کشد (نلر، ۱۳۶۹، ۳۱-۳۳).

اریک فروم، در ارتباط مفهوم "خود" جهت‌گیری بارور را عنوان کرد، بارور بودن را به کار بستن همه قدرت‌ها و استعداد‌های بالقوه خویش می‌داند و شخصیت سالم بارور به یک معنا چیزی را به بار می‌آورد که مهمترین دستاورد انسان، یعنی "خود" است. انسان‌های سالم با تلاش برای شناختن همه استعداد‌های بالقوه خود، با تبدیل شدن به آنچه در توانشان است، با تحقق بخشیدن به همه قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان "خود" را می‌آفرینند.

آبراهام مزلو^۴ معتقد است، انسان اگر سلسله مراتبی از نیازها را برآورده کند آنگاه به سوی عالی‌ترین نیاز یعنی نیاز به "تحقق خود" روی می‌آورد. تحقق خود را می‌توان کمال عالی و کاربرد همه توانایی‌ها و محقق ساختن تمامی خصایص و قابلیت‌های خود دانست. ما باید به آنچه استعداد بالقوه‌اش را داریم، تبدیل شویم ولی اگر در تلاش خود برای ارضای نیاز تحقق خود شکست

کند تا ما که به آنها گوش فرا می‌دهیم دریابیم که آنها نیستند که این کلمات پربها را در حالت بیخودی به زبان می‌آورند، بلکه این خود خداست که صحبت می‌کند و از طریق آنها، ما را مورد خطاب قرار می‌دهد.

به گفته کارلایل در باب فرایند خلق،

باید شکل جدیدی از یک پدیده، روش جدیدی برای طی یک مسیر، و محصول جدیدی را شاهد باشیم که تا به حال نبوده است و از آنجا که آفرینش تنها شایسته ذات یگانه الهی است پس خلاقیت باید در نیروی حیاتی شخصی نهفته باشد (نلر، ۱۳۶۹، ۲-۴).

برداشت دیگر از خلاقیت آن را به عنوان فرایندی عاطفی و ذهنی مورد ملاحظه قرار می‌دهد. این نگرش مشکل‌تر و دقیق‌تر است زیرا بخش عمده موضوع آن در حالات درونی شخص خلاق نهفته است.

بنابر دیدگاه دیگری که بعداً رایج شد، خلاقیت شکلی سلیم و گسترش یافته از شهود است. و شخص خلاق اگرچه دیگر ناپه‌نچار یا بیمار تلقی نمی‌شود اما هنوز شخصی نادر و از گونه متفاوتی است. چنین شخصی در خلال کنش خلاق آنچه را که دیگران فقط به طور استدلالی و در دراز مدت در می‌یابند، بلاواسطه و مستقیماً، درک می‌کند. از این دیدگاه خلاقیت نوعی نبوغ شهودی است.

نظریه‌ای دیگر از خلاقیت به عنوان نیروی حیاتی نام می‌برد. یکی از نتایج نظریه تکاملی داروین این بود که خلاقیت انسانی، نمایانگر نیروی خلاق است که در ذات خود زندگی، نهفته است. هرچند که ماده بی‌جان، از این دیدگاه غیرخلاق است. اما تکامل حیاتی، اساساً خلاق می‌باشد، زیرا پیوسته انواع تازه‌ای را بوجود می‌آورد در واقع به نظر می‌رسد که نیروی خلاق تکامل، خود را به صور گوناگون پایان ناپذیری عرضه می‌کند که یکتا، بی نظیر، غیرقابل تکرار و بازگشت ناپذیر هستند.

امروز یکی از پیشگامان این نظریه بیولوژیستی به نام ادموند سینوت است^۵. وی معتقد است که زندگی، خلاق است. زیرا خود را سامان می‌دهد، تنظیم می‌کند و پیوسته دست به ابداع می‌زند. این نیرویی که آگاهانه در انسان پدیدار می‌شود و آغازگر ابداع است، همان نیروی تخیل خلاق است.

خلاقیت انسان، به عنوان تجلی نیروی خلاق نهفته در تمامی موجودات نیز تلقی شده است. به گفته وایت هد^۶، این خلاقیت ادواری و آهنگین است، چرا که جهان شامل نهری از رویدادهای فردی نیست؛ بلکه رویدادهایی است که در برگزیده هستی‌های واقعی می‌باشد که زاده می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند. در این دیدگاه از خلاقیت به عنوان نیرویی کیهانی یاد می‌شود (نلر، ۱۳۶۹، ۳۱-۳۲).

امروزه روانکاو دارای نفوذ بسیار مهمی در نظریه آفرینشگری یا خلاقیت است. به گفته فروید خاستگاه خلاقیت، در تعارضی است که در ذهن ناخودآگاه (نهاد) وجود دارد. ذهن ناخودآگاه، دیر یا زود، راه حلی را برای این تعارض می‌یابد. اگر که راه حل خود

خلاقیت می رسد می بندیم. اما کودک به واسطه عدم آگاهی و عدم ادعای آگاهی به سوی تمامی سوالات کشیده می شود و محصول مکاشفه او که بیشتر هم شهودی است و اصطلاح فلسفی - عرفانی عنوان کشف و شهود برای آن بسیار مناسب و به جا است، دریافت های کودک اغلب واژگونه، مه آلود، وهم آلود و مبهم و سرشار از ایده ها و تصویرها و تصوره های هنرمندانه و زیبایی شناسانه از واقعیت های بیرونی و درونی آدم است و دستمایه و شالوده آفرینش آثار ادبی-هنری. و از این دیدگاه بسیاری هنر بی آرایش کودک را هنر می خوانند، چرا که محصول این مکاشفه تصاویر بکر و ناب، صادقانه و هنرمندانه است. اندیشه های خلاق و پویا تصورات شخصی منحصر به فرد و کلمات فیلسوفانه شگفت انگیز ناشی از این مکاشفه، این سفر درونی کودکان است. گاه دانش به ظاهر صحیح بزرگسال سدی است برای پیشرفت های اصیل بشری. مگر نه اینکه گالیله را سوزاندند به گمان اینکه دیگر شکل زمین برایشان به واقع یک علامت سوال نبود. اما کودک درون که اینک او را به عنوان منبع خلاقیت می شناسیم، در فرایند کشف جهان، در چهار بخش اصلی آن، طبیعت، انسان، جامعه و تفکر؛ خود را نیز کشف می کند، و با وجود روانی خود ارتباط برقرار می کند.

اما یک کودک قادر نیست تا عمق واقعیت نفوذ کند. چرا که او اطلاعاتی از حقیقت امور ندارد. او اطلاعات یا دانسته های یک بزرگسال را ندارد. حقیقت شناسی در او، ناقص و ضعیف است، و فقط با سطوح ظاهری وجود تماس و پیوند برقرار می کند و از تماس و پیوند با سطوح عمیق تر آن عاجز است. اما کودکان فرمانروایان سرزمین خیال هستند و خیال یکی از بن مایه های دیگر خلاقیت است. به واسطه این عنصر مهم یعنی تخیل؛ دیگر بار مسئله خلاقیت به کودک؛ پیوند می خورد.

تخیل به آن گونه فعالیت عالی ذهن گفته می شود که اشیاء یا حوادثی را در ذهن خلق می کند، بدون اینکه مستقیماً از داده های حسی استفاده کند. به عبارت دیگر ذهن موقع تخیل روابط تازه ای را ایجاد می کند و آنها را به شکل هایی درمی آورد که قبلاً آنها را تجربه نکرده است. تخیل گذشته و حال و آینده فرد را به هم مربوط می کند. تخیل پایه خلاقیت های ذهنی است و در زندگی انسان به طور کلی بسیار مؤثر است. خیال پردازی نوعی تخیل آزاد و بدون قید و شرط و نوعی فعالیت خلاقه است که از لحاظ قضاوت کنترل نشده است (لافون، ۱۳۷۲، ۲۵-۲۶).

تخیل و خیال پردازی در دنیای کودک، به گونه ها و اشکال مختلف صورت می پذیرد، چنان که گاه زندگی کودکان بین واقعیت و خیال نوسان دارد. تخیل با گذشت سن کودک از تغییرات محسوسی برخوردار می گردد. از جمله همگام با رشد فکری و عقلانی فرد، از شدت آن کاسته می شود و شیوه های متفاوت را می طلبد. ولی در مراحل دیگر نیز در زندگی انسان کم و بیش نقش دارد.

به گفته ی کهلر یکی از موانع پژوهش روانشناسی، آشنایی بیش از حد به این گونه تجربیات روانشناسانه است. مردم تمایل ندارند در مورد حقایق کاملاً آشنا سؤال کنند. پرسش آنها در مورد

بخوریم، احساس ناکامی و بی قراری و ناخشنودی می کنیم و در این صورت با خودمان در صلح و آشتی نخواهیم بود و از لحاظ روانی سالم به حساب نخواهیم آمد.

مزلو برای خود تحقق یافته ویژگی های، ادراک صحیح واقعیت، پذیرش کلی طبیعت، دیگران و خویشتن، خود انگیختگی و ساده، توجه به وسائل بیرون از خود، نیاز به خلوت و استقلال، کنش مستقل، تازگی مداوم تجربه های زندگی، تجربه اوج، نوع دوستی و خلاقیت را بیان می نماید. مزلو اشاره می کند که مردم در تمام مشاغل زندگی - والدین، رانندگان کامیون، کارگران خط تولید حقوقدانان - فرصت دارند تا توانایی های بالقوه خود را شکوفا کنند. اخیراً به این نتیجه رسیده اند که در زمینه های کاربردی چون محیط های شغلی بسیاری از مدیران معتقدند نیاز به خود شکوفایی یک نیروی انگیزشی قوی و یک منبع بالقوه رضایت شغلی است (سیاسی، ۱۳۷۱، ۲۲-۲۳).

خانم لوسیا کاپاچیونه این تمامیت فراگیر که از خود آگاه انسان فرا می رود را در کتاب شفای کودک درون "ضمیر" خوانده است. زیرا هدف فرایند فردیت یافتن، جامعیت و تمامیت ضمیر آدمی است. جایی که فرد برای خلق و آفرینش باید بدان را یابد.

چرا کودک را منبع الهام و نیز خلاقیت می دانیم؟

بودلر می گوید:

نبوغ یعنی بازیابی کودکی

پیکاسو گفته است:

هر کودکی هنرمند است مسئله این است که چگونه پس از بزرگ شدن هنرمند باقی بماند.

کودک حامل چند ویژگی است که بدان جهت او را منبعی از خلاقیت به شمار می آوریم.

- اولین ویژگی مکاشفه است که از ملزومات بسیار مهم در امر خلق و آفرینش است.
- دوم ابهام و طرح همواره سوال
- سوم تخیل
- چهارم سادگی که رسیدن به آن یکی از نشانه های رسیدن به کمال است.

مکاشفه یکی از گام هایی است که رهنمود آن به سوی کشف و دریافت است. اما کودک در این فرایند مانند بزرگسال عمل نمی کند کودک تنها می تواند سطح معینی از واقعیت را دریابد و از آنجا که در این فرایند ملزم به ارائه نظر و صاحب نظری نیست در جریان کشف و شهود بی غرض می نماید. از سویی دیگر او به مانند بزرگسال نیست که بسیاری از راه ها را رفته باشد و یا بسیاری از نشناخته ها را دیده و از آنها مطلع باشد کودک در گونه ای از ابهام به سر می برد و این ابهام او را به مسیر خلق سوق می دهد. ما بزرگترها بسیاری از سوالات را تنها به دلیل اینکه در دایره تنگ آگاهی ما پاسخی به ظاهر منطقی دارند، از ذهن و از دایره کشف و شهود ها خارج می کنیم و بدینسان یکی از راه هایی را که به سوی

کش خلق

اما چه چیزی رخ می دهد که به ناگهان از پس تمامی لحظات یا ساعات یا روزها گاهی در یک لحظه یا یک ساعت خاص خلق رخ می دهد. آیا در کنش خلق، الگویی وجود دارد؟ آیا هر زمان که خلاقیت صورت می گیرد فرایندهای مشابهی در نظمی مشابه رخ می دهند؟ آیا خلق با بی نظمی و آشفتگی همراه است؟ سرانجام چه شرایطی برای خلاقیت به نظر می رسند؟

لحظه ی آفرینش، به عنوان یک قاعده، فقط پس از یک آمادگی آگاهانه ی طولانی رخ می دهد که به فاصله کمی، فعالیت ناآگاهانه را به دنبال دارد. اما ابتدا بایستی نطفه خلق بسته شود. هنرمند باید به اولین بینش خود دست یابد. یعنی ایده و یا مسئله ای را که باید به حل آن اقدام شود بشناسد. او هنوز دارای الهامی نیست، بلکه صرفاً این تصور را دارد که چیزی یا اقدامی باید انجام گیرد؛ مثلاً ایده های کتاب "چنین گفت زرتشت" در زمان معینی و در آن سوی دریاچه سیلوانا به ذهن نیچه خظور کرد؛ اما ۱۸ ماه بعد وی دست به نوشتن آن زد. به همین سان میلتون، مدتها در فکر نوشتن شعری رزمی بود که "بهشت گمشده" را به وجود آورد. "موبی دیک یا نهنگ سفید" نتیجه ایده ای بکر بود، که بلویل برای داستانی ماجراجویانه درباره شکار وال در سرداشت؛ فقط در جریان گذشت زمان بود که داستان، امکانات نامدین خود را آشکار ساخت.

یک نقاش ممکن است روزها روی تپه ای بنشیند و با مشاهده ی رنگ ها، اشکال و تغییرات نور برداشت های خود را جمع آوری کند تا هنگامی که بتواند آنها را در یک تابلو مجسم کند. به گفته پیکاسو هنرمند، ظرفی است که عواطف از همه سوی، از آسمان، زمین، کاغذ پاره، تجسمی گذرا، از یک کارتونک عنکبوت و ... به طرف آن سرازیر می شود. نقاش برای سبک کردن خود از بار عواطف و تصورات نقاشی می کند. برای نویسنده، سبک گزینی، اصوات و وقایع خشت اول برداشت هایی را تشکیل می دهند، که یک رمان و یک داستان از آن متولد می شود.

همان گونه که روانکاو نشان داده است، پس از این مرحله، یعنی برداشت های آگاهانه، آن زمان که ذهن آگاه کارش را انجام داد، ذهن ناخودآگاه فعالیت را تحویل می گیرد. دوره آمادگی ذهن آگاه، توسط دوره ای از فعالیت ناخودآگاه آزاد، و در گستره ذهن واقعی، همان پیوندهای غیرمنتظره ای را به وجود می آورد که جوهر آفرینندگی را به وجود می آورند.

ممکن است دوره ی نهفتگی، طولانی یا کوتاه مدت باشد؛ اما بایستی طی شود تا الهام صورت بگیرد. مگر آن که ذهن ناخودآگاه، خواه برای شش ماه، شش ساعت و یا شش دقیقه به عمل فراخوانده شده باشد. در ابتدا قابل توجه تر از همه ظهور یک اشراق ناگهانی است که نشانه آشکاری از فعالیت طولانی و پیشین ناخودآگاه است. لحظه اشراق فرایند تخیل را به اوج خود می رساند. هنرمند به ناگهان حل مسئله را می یابد؛ یعنی به مفهومی دست پیدا می کند که تمامی واقعیت های او را متمرکز می کند، و یا اندیشه ای در او قوت می گیرد،

رویدادهای غیرمعمول است. بنابراین در تفکر خلاق، پرسش به همان اندازه مهم است که پاسخ به سؤال؛ در واقع همین که ما هدف کنکاش خلاق خود را به صورت سؤال مطرح کردیم، می توانیم با سهولت بیشتری بدان دست یابیم. در ضمن تا نتوانیم سؤال خود را از نو مطرح کنیم، احتمالاً نمی توانیم فراتر از سؤال مطرح شده برویم. برای مثال خلاقیت از پرسش هایی مانند چطور که...؟ آنوقت چه...؟ دیگر چه...؟ برانگیخته می شود.

بدین طریق نیروی تخیل ما با پرسش هایی بمباران می شود که دست کم برخی از آنها نتایج مفیدی را به بار خواهد آورد. پس در این صورت نقص بزرگسال در این است که چون دانسته های خویش را تمام و کمال می شمارد. بنابراین در ذهن خویش سوالی ندارد تا به مکاشفه آن بپردازد. از سوئی کودک در ابتدای راه است و حداقل دانش ممکن را داراست. بنابراین کودک درون به عنوان عاملی واسط در بردارنده دو ویژگی است کودک درون بخش ناخودآگاهی و سفر درونی و خیالپردازی ناب و شگفت انگیز خود، مسئله را به پیش می برد سوال را در می یابد و در کنار دانش والد درون راه حل غیر منتظره و دور از ذهن خود را ارائه می دهد. حال شما از سفر ناخودآگاهی با یک دریافت فراحسی بیرون آمده اید و می توانید با توان اراده و دانش بالغ خود مسیر این جستجو را در دنیای واقع پیمایید یا به عنوان یک هنرمند با مدیوم خود آن بخش از دریافت های خود را به منصفه ظهور برسانید.

به عبارتی در این مکاشفه، در لباس یک بزرگسال منطقی با توانمندی های اجرایی، به کودک درون اجازه دهیم تا ما را به عمق دریافت های فراحسی و خیال انگیزش رهنمون شود. و مکاشفه کاملی فراهم آوریم که هم سرشار از تصاویر بدیع و بکر و زیبایی هنری و خیال انگیزی باشد، و هم آکنده از تماس با لایه های پنهان و عمیق حقیقت و ارتباط با عمق های نهان آن.

یکی از ویژگی های دیگر کودک درون؛ سادگی، صمیمیت و معصومیت اوست. آیا تا به حال برایتان پیش نیامده است که به علت پیچیده کردن امور پاسخ ساده سوالات را ندیده اید؟

خلاقیت عمدتاً عبارت است از آرایش مجدد آنچه را که می دانیم، برای یافتن آنچه را که نمی دانیم. به عنوان یک قاعده مردم اتفاقات نادر را بیشتر مورد سؤال قرار می دهند، تا حقایقی را که بدان ها آشنایی دارند. بنابراین برای اندیشیدنی خلاقانه بایستی بتوانیم به آنچه که برایمان کاملاً بدیهی است از نو نظر افکنیم.

اما کودک به همه چیز نگاهی ساده و در عین حال چند جانبه دارد. در عین حال دایره قوانین برای کودک دست و پاگیر و محدود کننده نیست. کودک هر موجودی را که دارای حرکت باشد در قاموس خود جاندار تلقی می کند. چون خود قادر به حرکت است و با آن موجود حرف می زند و در خیال خویش پاسخ خود را از آن می گیرد. چون مطابق قانون او هر جاندار قادر به ارتباط کلامی با او به شیوه خود اوست.

و بدینسان سادگی در کنار تخیل یکی دیگر از منابع الهام در هنرها و به خصوص هنرهای تصویری و ادبیات است.

بخش کودک درون می خوانیم. بخشی که به واسطه خلوص و نزدیکی آن بدان ذره متعالی از وجود خداوند به خلق و آفرینش نزدیک تر و تواناتر است. و خداوند بارها در قرآن به انسان به عنوان حامل این ذره از ذات خالق خود اشاره کرده است.

همان گونه که وقتی خداوند کریم به فرشته ها فرمود می خواهم بر روی زمین خلیفه و جانشینی از خودم بگذارم. "واذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه /.. بقره / آیه ۳۰" و سپس همه به امر خداوند بر این فتبارک الاحسن الخالقین سجد می کنند الا ابلیس که از گروه کافران و نافرمانان درگاه احدیت قرار می گیرد. انسان چه چیزی داشت که خداوند، همه مخلوقات خوب خود را و می دارد تا او را ستایش کنند و سجد کنند مخلوقی را که در عین بزرگی و کرامت می تواند بسیار پست و نادان باشد.

آیا این سجده جز برای روح و امانتی است که از جانب خداوند کریم در نهاد انسان قرار دارد؟ آیا این سجده جز برای کرامت نفس و صفات پسندیده و الهی و دیعه نهاده شده در انسان است؟ حقیقت این است که انسان جز روح الهی و صفات پسندیده اخلاقی که منشأشان از روح لطیف انسان است، حیوان ناطقی بیش نیست. این روح لطیف است که انسان را به تفکر و اندیشه وامی دارد و تلاشش را برای شناخت پدیده ها بیشتر می کند (قاسم نژاد، ۱۳۸۶).

بنابراین هر آنچه در مسیر این سفر اکتشافی به درون رخ می دهد در گرو نفس انسانی که خود ذره ای از وجود خلاق آن خالق برتر است، می باشد. به دیگر سخن انسان حامل بخشی از ذات خداوند در درون خویش است که زمینی شدن و دنیای عدم آن را در هاله ای از ابهام و ناخودآگاهی برده است. ذره از امانت الهی که در عمیق ترین لایه های درونی انسان به ودیعه نهاده شده است. و اینجاست که آدمی به واسطه نفس الهی خویش واجد پذیرش این امانت می شود.

مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی هم در غزلی نفس را "خمیرمایه" انسان می داند که از آن به نام "خانه" تعبیر می کند که همان خانه نفس و خانه دل است.

گنجی است در این خانه که در وصف نگنجد
..این خانه و این خواجه همه فعل و بهانه است

که مقصود از خانه همان خانه نفس و خانه دل است و آن گنجی که در آن خانه است همان امانت الهی است که اگر به کوه ها و دریاها داده می شد، نابود می شدند و نصیب انسان شد.

"امیرحسینی هروی" در "مثنوی کنزالرموز" در تعریف نفس می سراید:

چون تو نفس خویش را بشناختی
مرکب معنی به صحرا تاختی

و باز در تعریف کمال اول بودن نفس، در ادامه همین ابیات می سراید:

روح قدسی چون بر او سایه فکند
شد ز الهام الهی سربلند
گفت و گویش داد و نفسش نام کرد

که زنجیر اندیشه های حین کار را کامل می کند. در لحظه الهام همه چیز در محل مناسب جا می افتد. اسحاق نیوتن در سال ۱۶۸۵ پس از سال های طولانی آمادگی، روزی که سقوط سیبی از درخت را در باغ خود مشاهده کرد، قانون جاذبه را ارائه داد.

گاردنر مورفی^۱ از لحظه ای از اشراق صحبت می کند که در آن یکپارچگی ظهور می کند. اشنايدر بيان می دارد که در خلاقیت مرحله ای از "خودکفایی" و یا "تنهایی" وجود دارد که در آن مرحله نیروی تخیل فرماندهی را برعهده گیرد و از نتایج اسرار آمیز فرایندی صحبت می کند، که ظاهراً فرد کنترل کمی بر آن دارد یا اصلاً کنترل ندارد. حتی شاید نمی تواند پایان آن را نیز پیش بینی کند. و افلاطون از الهامی خدایی سخن به میان می آورد.

الهام نه تنها امری از پیش ندانستنی است بلکه ناخودآگاه می باشد. فزون بر این الهام یکی از ژرف ترین لذاتی است که بشر شناخته است. هنریعنی واقعیت بخشیدن به الهامی که برای مدتی از وی دور بوده است و در لحظه ظهور او را از سرافرازی سرشار می کند. در واقع این الهام آن چنان ناگهانی و فرانیروی است که ممکن است هنرمند خود را گرفتار چنگالی نیرومندتر از خود بداند. از این رو نیچه در کتاب خود به نام چنین گفت زرتشت از خلسه ی ناشی از لذتی که تصرفش کرده بود، به فغان می آید (آمایلی، ۱۳۷۳، ۲۰-۲۱).

کودک درون و نفس

آیا این نیروی نهفته حیات، این وجود خلاق خودجوش یا این نیروی کیهانی، این ناجی کودک گونه، نمی تواند نفحه ای از روح خدایی که حامل قدرت خلق، دانایی و دریافت شهودی است، باشد؟ آیا این نفحه روحانی از آنجا که از ذات لایزال خود دمیده شده است، نمی تواند بخش وحی پذیر وجود آدمی باشد؟ بدین سان می توان خلاقیت را مانند نظر بسیاری از اندیشمندان امری باطنی و الهی دانست و آن را از انحصار اندک شماری از مردم به تمامی بشریت نسبت داد. یعنی این انسان، حامل ذره ارزشمند خلاق خداوندی در زمین است.

مگر نه اینکه خداوند و در سوره اسراء در آیه ۷۰ می فرماید: "ولقد کرمتا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحرورزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیرمن خلقنا تفضیلا / که ما انسان را بزرگ آفریدیم و او را بر همه مخلوقات خود برتری دادیم و او بزرگ است". این انسان به چه دلیلی بزرگ است؟ به دلیل اینکه حامل امانت الهی است که توسط خداوند کریم در کالبد انسان دمیده شده است و انسان قادر به درک و معرفت آن نیست، مگر به قدر ناچیزی. چنانکه در آیه ۸۵ سوره اسراء می فرماید: "قل الروح من امر ربی / بگوروح از فرمان پروردگار من است".

انسان به عنوان نمونه ای از خلق خداوند که به حق دارنده تمامی صفات شایسته آفرینش است حامل ذره ای از ذات خداوند در درون خویشتن است. این بخش از درون را به واسطه غنا و پاکی و به این دلیل که به اسباب و ادوات دنیای منطقی بالغان نیالوده شده است

غزالی از این نفس به لطیفه الهی یاد کرده است. لذا می گوید: نفس، عبارت از نیروی مدرک و عالم و عارفی است که در انسان وجود دارد. و همین قوه و نیرو است که مورد خطاب و عتاب قرار می گیرد. میان این نفس و قلب جسمانی و مادی انسان رابطه ای وجود دارد که اکثر مردم در باز یافتن سیر و جهت ارتباط آن دو سرگشته و متحیرند. زیرا ارتباط نفس با قلب جسمانی همانند پیوند و ارتباط میان اعراض با اجسام، اوصاف با موصوفات، به کار گیرنده ابزار با خود ابزار و رابطه میان موجود نیازمند به مکان با نفس مکان است (حجتی، ۱۳۷۶، ۳۶-۳۷).

به تعبیر فلاسفه نفس کمال اول است. نفس انسان صاحب علم حضوری و مقدم خود انسان است. ظاهراً اولین فیلسوفی که برای نخستین بار تعریف مشخص و روشنی از "نفس" ارائه کرد، ارسطو است. وی در کتاب "درباره نفس" نفس را به "کمال اول برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است، یعنی برای جسم آلی" تعریف کرده است و این سینا هم این نظر را پسندیده و نفس را کمال اول معرفی می کند.

نفس و کرامت انسانی از دیر باز مورد بحث و تحقیق برای روانشناسان اسلامی عرفا و اندیشمندان و فلاسفه بوده است، چرا که فصل مشترک اخلاق فلسفه و روانشناسی است.

آیا این بخش عاری از آرایش همان بارقه الهی در وجود انسان نیست؟ تنها بارقه ای که به واسطه سر منشا خود یعنی ذات خداوند شایسته خلق و آفرینش است. شایسته قدردانی و سزاوار توجه. زمانی که چیزی نور را خلق می کنید، خود را در لایه لای آن گم می کنید. زمان از حرکت می ایستد و همه چیز در اطرافتان محو می شود. این حس خداوندی چیزی است که شما در فرایند آفرینش یک اثر جدید در آن غوطه ور می شوید. این لحظه به شما جرعه ای از آنچه واقعاً هستید، نشان می دهد. اینکه شما جزئی از وجود خداوند هستید و اینکه خداوند از روح خویش در شما دمیده است. چرا که او خود سرچشمه آفرینش است. پس شما نیز آفریننده هستید و این قدرت قسمتی از هدیه خداوندی است به شما. هر فردی به تنهایی منبعی از الهامات و خلاقیت هاست. هر کس که می گوید من خلاق نیستم در حقیقت توهین به مقدسات کرده است. حقیقت این است که شما یک خالق هستید چیزی که در لایه های درونی وجود شما و بدن شما دمیده شده است. احساسات، معنویات، شور و خلاقیت به ناچار از لایه های مختلف وجود شما تراوش می کند. چیزی که به اسم های گوناگون خوانده می شود خلق، آفرینش، اختراع، شور زندگی، رقص عارفانه، احساس سرزندگی، تولید، تولد یک جمله، الهامات مقدس، و تمام اینها قسمتی از آن بارقه خداوندی است که در درون شماست و به ناچار باید روزی چون سیلی روان شود تا دیگران را از این قسمت از وجود خداوندی که در درون شما به میراث گذاشته شده است، سیراب کند.

اتصال به آن بارقه خداوندی در وجود، و سپس چیزی در وجود

شما بیدار می شود و تمام چیزهایی که شما را از درون نازنینتان جدا کرده است به یکباره ناپدید می شود. سپس شما در یک اقیانوس بی انتها غوطه ور می شوید، و آن لحظه خلق است. این لحظه ای است که شما به تنهایی بدون دخالت دنیای خارج از شما، کنترل ذهن خویش را در دست می گیرید. در عوض اجازه می دهید تا کودک خلاق درون شما، به قلبتان سرزیر شود به بدنتان و به ادراک شما راه پیدا کند. سپس به مکانی راه پیدا می کنید که شاید هیچ وقت در زندگی عادی راهی بدانجا نیست. به یک جاده می رسید جاده ای که در انتهای آن لحظه ای است؛ لحظه ای که شاید از الطاف خداوندی در وجود شما دمیده می شود؛ لحظه تولد. لحظه آفرینش خودتان. فواصل را پیموده اید و دیگر هیچ فاصله ای با آن لحظه ازلی ندارید.

رسیدن به این لحظه خاص که به شما الهام می شود و اوج خلاقیت هر فرد است لحظه ای بسیار ارزشمند و دور از دسترس است. اما می توانیم با تکرار و تمرین و با خلوص نیت، با زدودن غبار فراموشی به این لحظه ناب نزدیک تر شویم.

کودک درون و خلاقیت

دکتر لوسیا کاپاچیونه از جمله روانشناسانی است که هم اکنون در امریکا از مبحث شفای کودک درون در مسیر رشد خلاقیت و توان باقوه فردی استفاده می کند او معتقد است که در لحظه خلق آدمی به بکر ترین و درونی ترین بخش وجود خویش برای مدت کوتاهی دسترسی پیدا می کند. این بخش خالص پاک و عاری از تأثیرات دنیای بیرون زمان و محرک های محیطی است و فرد خلاق نسبت به دیگران به شکل بارزتری با این بخش در تماس قرار می گیرد و ثمره آن در عملی خلاقانه رخ می دهد.

در لحظه خلق فرد آفرینشگر به منبع اصلی یعنی ذات الهی در زمان تولد، یعنی همان لحظه که خداوند از روح خویش بر او می دمدم می رسد. پس در آن لحظه فرد خلاق به مثابه پیامبری از دنیای ازل ذره ای از ذات الهی با خود بر داشته و به دنیای عدم به ارمغان می آورد.

شفای کودک درون بر آنست که دوباره شما را به جانب درون و طی مسیر ناخودآگاهی برای کشف پدیده های نوین رهنمود باشد. اگر انسان بتواند در مسیر کشف و شهود برای پاسخ به سوالات ذهن که خود طرح این سوال در زمره مسیرهای منتهی به خلاقیت می باشد؛ چنان سفر شایسته ای را به عمق روان و درون خویش انجام دهد و در انتها به سلامت به مرز خودآگاهی باز گردد قادر خواهد بود که از توانمندی درون برای خلق و توسعه در لباس یک انسان بالغ توانمند بهره گیری کند. به عبارتی خواهد توانست شور تخیل را از ذات کودکانه و ابزار مناسب را به واسطه بخش بالغ و داوری درست را بوسیله قسمت والد به درستی استخراج کرده و در فرایند خلق به نتایج درخور توجه دست یابد.

نتیجه

و عاری از هرآلایشی در درونمان. این کودکی است که جوهر وجودش عشق است. توژاد مقدس، فرزند مقدس، کشف این کودک درون در واقع کشف دروازه جان است. معنویتی که بر پایه ادراک و تجربه و ستایش کودک درون استوار نباشد به آسانی می توان افراد را از انسانیت خود نیز دور کند. این کودک درون است که ما را انسان نگاه می دارد. هیچ گاه بزرگ نمی شود. هر چه با این بخش از وجودمان آشنا تر می شویم، به شیوه ژرف تری به خردمندترین و کهن ترین بخش از وجودمان وصل می شویم. روح کودک خردسال درونمان ما را به سوی جوهر الهی به سوی خدای درونمان - هدایت می کند و ما را در مسیر خلق و آفرینش می کشاند و چشم هایمان را به منبع خلاق درونمان باز می کند تا بیافرینیم.

در تمامی نظریات دایر بر خلاقیت امری بدیهی به نظر می رسد و آن اینکه خلاقیت در حالتی از ناخودآگاهی و عدم شمول در دنیای منطق و معقولات شکل می گیرد هر چند که به قول فروید در این سفر ناخودآگاهی و عدم تسلط منطق، عقلانیت (بالغ درون) نقش بزرگی دارد و آن جایی است که ذهن پس از مکاشفه و سفر درونی خود به اعماق ضمیر باطنی خود با تکیه بر عقلانیت می تواند به سلامت از این هفت خوان روح گذر کرده و بازگردد. هر چند که ممکن است تمامی این سفر درونی در یک لحظه کوتاه (لحظه الهام) رخ دهد.

و این لحظه همواره با ماست جزئی از ماست همیشه در درون، خانه دارد. کودکی جادویی در ماست و برای رسیدن به لحظه خلاقیت باید با او ارتباط برقرار می کنیم به چیزی معصوم بی گناه

پی نوشت ها:

- ۱ Transactional Analysis
- ۲ Eric Berne
- ۳ Euripides
- ۴ Edmund sinnote
- ۵ Whitehead
- ۶ Getzels Jackson
- ۷ Erick Fromm
- ۸ Abraham Maslow
- ۹ Self Actualization
- ۱۰ Gardner Murphy

فهرست منابع:

- آمایی، ترزا (۱۳۷۴)، خلاقیت شکوفایی کودکان و بزرگسالان، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده و پروین عظیمی، نشر دنیای نو، تهران.
- باکستون، ویلموت (۱۳۷۶)، رستم نامه، ترجمه اسماعیل فصیح، چاپ دوم، نشر البرز، تهران.
- براندن، ناتانیل (۱۳۷۱)، روانشناسی حرمت نفس، ترجمه جمال هاشمی، نشر انتشار، تهران.
- برن، اریک (۱۳۷۲)، تحلیل رفتار متقابل، ترجمه اسماعیل فصیح، نشر فاخته، تهران.
- پروین، لارنس ای (۱۳۷۴)، روانشناسی شخصیت، ترجمه محمد جعفر جوادی و پروین کدیور، انتشارات رسا، تهران.
- حجتی، سید محمدباقر (۱۳۷۶)، روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- خداپرستی، بهزاد (۱۳۷۷)، خواننده انیمیشن، دانشگاه هنر، دانشکده سینما تئاتر، تهران.
- سلطان محمدی، حسین (۱۳۷۱)، رهاورد اصفهان از هشتمین جشنواره فیلمهای کودکان و نوجوانان، فصلنامه سینمایی فارابی، شماره اول، دوره پنجم، صص ۱۷۱-۱۹۷.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۱)، نظریه های شخصیت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- شولتز، دوآن (۱۳۸۷)، نظریه های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی، نشر آرسباران، تهران.
- شولتز، دوآن (۱۳۶۹)، روانشناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، نشر نو، تهران.
- قاسم نژاد، حسین (۱۳۸۵)، کرامت نفس در قرآن و ادبیات فارسی، گروه خبرنگاران افتخاری، تهران.
- قهرای، شهریانو (۱۳۸۵)، آشتی با کودک درون، ماهنامه کودک، شماره ۳۰، صص ۲۰-۲۴.
- کاپاچیونه، لوسیا (۱۳۸۶)، شفای کودک درون، ترجمه گیتی خوشدل، نشر پیکان، تهران.

کاپلان، هارولد و سادوک بنیامین (۱۳۷۱)، خلاصه روانپزشکی، ترجمه نصرت‌ا. پورانکاری، انتشارات ذوقی، تبریز.
 لافون، پی یرلوتی روبرت (۱۳۷۳)، ریشه‌های روانی رفتار کودکان، ترجمه دکتر محمد حسین سروری، همگام، تهران.
 لی برن، کیت (۱۳۶۶)، آموزش متحرک‌سازی، ترجمه مهدی ضوابطی، چاپ دوم، انتشارات اداره کل تحقیقات و روابط سینمایی، تهران.
 میرزاآقایی، حمید (چهارشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۲)، کودکان، بزرگترین معلمان خلاقیت، روزنامه اعتماد، اولین ویژه‌نامه کارآفرینی کودک، تهران.
 تگر، جرج-اف (۱۳۶۹)، هنر و علم خلاقیت، ترجمه دکتر سید علی اصغر مسدد، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز.
 ئی پال، تورنس (۱۳۷۵)، استعدادها و مهارت‌های خلاقیت و راه‌های آموزش آن، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده، نشر دنیای نو، تهران.
 ادوارد داوونز (۱۳۴۶)، موسیقی سنتفینیک، علی اصغر بهرام بیگی، نشر اندیشه.

- Brody, Michael (1976), *The Wonderful World of Disney- Its Psychological Appeal*. American Imago, New York.
 Capacchhione, Lucia (2005), *The soul of creativity*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Capacchhione, Lucia (2005), *The ten steps of visioning*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Capacchhione, Lucia (2005), *Know theyself: Relating to yourself, Relating to others*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Capacchhione, Lucia (2001), *Celebrating your life: Expressing what you feel ,do and desire*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Capacchhione, Lucia (2003), *Losing yourself in the divine :Creativity as a spiritual practice*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Capacchhione, Lucia (2003), *Visioning:10 steps to designing the life of your dreams*, An interview with Lucia Capacchhione.
 Gardner, Murphy (1974), *Personality*, Harper, New York.
 Freud ,Sigmund (1949), *The relation of the poet to Day Dreaming*, Collected Popers ,IV.
 Flectcher, John (1934), *Psychology in Education*, pp 364-365, Emphasis on Creative.
 Livingston, John (1927), *Lowes A stady in the way's of the Imaginatoin*, Hogh ,Mifflin, Boston.
 Saunders, cat (2004), *The power of your other hand ,An interview with Lucia Capacchhione*, Association for Natural psychology, London.

Web pages:

www.luciac.com/books/audiopages/ceasefire
www.mag.awn.com/article
www.winmentalhealth.com/id37
www.theworldjournal.com/special/movies
www.winmentalhealth.com